

The Lawsuit of "Declaration of Incapacity" Against the Deceased: An Analysis of the Supreme Court's Unified Opinion No. 72, Dated 25/11/1975 of the General Assembly

 **Abdollah Khodabakshi**

Assistant Professor, Department of Private Law, Ferdowsi University, Mashhad, Iran (Corresponding author)
khodabakhshi1356@yahoo.com

 **Mohammad Javad Darvishzadeh**

Researcher at the Iranian Law and Legal Research Institute, and Master of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran
mj.darvishzadeh.k@gmail.com



Abstract

The lawsuit about the Declaration of Incapacity against a deceased is one of the significant issues in Iranian non-litigious matters law, because of its direct impact on the rights of heirs and other beneficiaries. In these cases, proving the incapacity of the deceased can result in the annulment or modification of legal actions during his lifetime, which could change the financial situation and legal obligations of survivors. Supreme Court Precedent No. 72, dated 1975/25/11, determines the principles and conditions of the action for the declaration of the deceased's incapacity, and the verification of the eligibility of the claimant in this regard.

Journal of Research and
Development in Private Law

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 1 | No. 2 | Fall 2024 and
Winter 2025
(Original Article)

www.jpl.illrc.ac.ir

DOI:

[10.22034/jpl.2025.2045905.1139](https://doi.org/10.22034/jpl.2025.2045905.1139)

This article explores the key points of this ruling, analyzes the legal structure of incapacity lawsuits, and demonstrates how the framework set by the precedent help prevent frivolous lawsuits and protect the rights of heirs. Additionally, it identifies four major challenges related to the ruling and provides suggestions for reform, offering solutions to clarify ambiguities and improve justice in these cases.

Keywords: court, prosecutor, incapacity, interest, non-litigious Matter



دعوی «اعلام حجر» متوفی با نگاهی به رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد،
ایران (نویسنده مسئول)
khodabakhshi1356@yahoo.com

عبدالله خدابخشی ID

پژوهشگر پژوهشکده حقوق و قانون ایران و کارشناسی ارشد فقه
و مبانی حقوق دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
mj.darvishzadeh.k@gmail.com

محمدجواد درویش‌زاده ID



دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق خصوصی
پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۱ | شماره ۲ | پاییز و زمستان ۱۴۰۳
(مقاله پژوهشی)

www.jpl.illrc.ac.ir

DOI:

[10.22034/jpl.2025.2045905.1139](https://doi.org/10.22034/jpl.2025.2045905.1139)

چکیده

طرح دعوی «اعلام حجر» متوفی به دلیل اثرات مستقیم آن بر حقوق ورثه و سایر ذی‌نفعان یکی از مسائل مهم در حقوق امور حسبی ایران است. در این دعوا، اثبات عدم اهلیت فرد متوفی می‌تواند به ابطال یا تعدیل اعمال حقوقی او در دوران حیات بینجامد و وضعیت مالی و تعهدات قانونی بازماندگان را تغییر دهد. رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به تعیین اصول و شرایط دعوی اعلام حجر متوفی و احراز ذی‌نفع بودن در آن پرداخته است. این مقاله ضمن بررسی نکات کلیدی پیرامون این رأی، ساختار حقوقی دعوی اعلام حجر را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که چارچوب‌های مقرر در رأی مزبور چگونه می‌تواند از طرح دعاوی غیر موجه و تضییع حقوق ورثه پیش‌گیری کند.

هم‌چنین با شناسایی چهار چالش عمده مرتبط با این رأی و ارائه پیشنهاد‌های اصلاحی، راه کارهایی برای رفع ابهامات و ارتقای عدالت در این نوع دعاوی مطرح شده است.

کلیدواژه‌ها: دادگاه، دادستان، دعاوی حجر، نفع، امر حسبی



مقدمه

مفهوم «حجر» در نظام حقوقی ایران به عنوان محدودیتی در اهلیت تصرفات مالی و حقوقی شخص مطرح می‌شود. این محدودیت عموماً در شرایطی که فرد به دلایلی نظیر: سفه، جنون یا سایر عوامل قادر به انجام تعهدات یا تصرفات حقوقی نمی‌باشد اعمال می‌گردد. حجر می‌تواند شامل دسته بندی‌های مختلفی باشد مانند: حجر صغیر، حجر مجنون، یا حجر سفیه که هر کدام مبانی فقهی و حقوقی خاصی دارند و در صورت احراز، فرد را از برخی حقوق و تکالیف قانونی باز می‌دارد. یکی از موضوعات چالش‌برانگیز در دعاوی مربوط به حجر، وضعیت فردی است که پس از اعلام حجر فوت کرده یا طرح دعاوی حجر پس از فوت وی مطرح می‌شود. در چنین مواردی پرسش‌های مهمی دربارهٔ امکان ماهیت این دعا به ویژه در حقوق مدنی و امور حسبی، مطرح می‌شود.

طرح دعاوی «اعلام حجر» متوفی قابل تأمل خواهد بود چرا که اجرای آن می‌تواند تأثیرات گسترده‌ای بر حقوق ورثه و سایر افراد ذی‌نفع داشته باشد. مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که آیا در اساس اعلام حجر شخصی که فوت کرده قابل طرح است یا خیر؟ و اگر چنین دعاوی ممکن باشد آثار آن بر وراثت و دیگر اشخاص چگونه خواهد بود؟ رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴ که توسط هیات عمومی دیوانعالی کشور صادر شده به عنوان نقطه عطفی در حل اختلافات و ابهامات پیرامون این مسئله، نقشی کلیدی ایفا می‌کند. این رأی به بررسی شرایط طرح دعاوی حجر متوفی و شرایط احراز ذی‌نفع بودن در این دعاوی پرداخته است و از این رو جایگاه آن در تحلیل حقوقی و رویه قضایی ایران حائز اهمیت است.

در این مقاله تلاش شده است تا با نگاهی دقیق به این رأی وحدت رویه، مبانی حقوقی مربوط به دعاوی حجر در خصوص متوفی و پیامدهای آن برای ذی‌نفعان مورد بررسی قرار گیرد. بررسی مبانی این موضوع می‌تواند درک بهتری از اصول و محدودیت‌های مربوط به دعاوی حجر ایجاد کند و به ارائه راه‌کارهایی برای رفع چالش‌ها و ابهامات در این حوزه کمک کند.

۱- ارکان دعوی اعلام حجر

دعوی اعلام حجر به معنای درخواست شخص برای اعلام وضعیت حجر (عدم اهلیت) است. در این بخش به بررسی خواهان و خوانده اصلی و احتمالی این دعا پرداخته می‌شود.

۱-۱- خواهان دعوی اعلام حجر

۱-۱-۱- خواهان را «مستدعی حجر» می‌نامند. آیا هر شخصی می‌تواند به دادگاه یا دادستان رجوع کند و خواستار رسیدگی به حجر دیگری شود یا این درخواست نیز همانند سایر امور نیازمند نفع است؟ در قانون امور حسبی، مواد ۱۰، ۱۵، ۱۹، ۱۸، ۳۸ و ۱۳۰ از جمله به ذی‌نفع بودن شخص برای رسیدگی به درخواست او اشاره دارند و این بحث مطرح می‌شود که آیا این مواد را باید به عنوان مصادیقی از قاعده کلی «نفع» در دعا تلقی نمود یا فقط در مواردی که اقتضای «نفع شخصی» وجود دارد این بحث مطرح می‌شود و یا این که مواد مذکور به صورت غالب هستند زیرا معمولاً اشخاص ذی‌نفع به دادستان یا دادگاه مراجعه می‌نمایند ولی این امر مانع اعلام دیگر افراد نیست؟ تردید از این رو است که در بخشی از رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴ به لزوم ذی‌نفع بودن شخص اشاره شده است: «۱- وظایفی که قانون در باب اعلام حجر مجنون یا سفیه به عهده دادستان محول کرده است منافای با این که اشخاص ذی‌نفع در صورت اقتضاء برای اثبات حجر به دادگاه مراجعه کنند نیست...». این تردید از جهت منطبق حاکم بر اقدامات دادگاه نیز تقویت می‌شود زیرا پذیرش درخواست غیر ذی‌نفع و طرح آن در دادگاه با توجه به قواعد عمومی دادرسی مدنی و حسبی موافق ذوق حقوق دان نیست و آن را خلاف قواعد می‌داند. در مورد دادستان، تصور رجوع اشخاص غیر ذی‌نفع و آزادی عمل دادستان در تحقیق، امری منطقی می‌باشد (طحان نظیف و طهماسبی، ۱۳۹۷: ۹۸) اما دادگاه باید در چارچوب قواعد دادرسی عمل نماید. می‌توان به صورت دیگری نیز این سخن را تأیید کرد: به این نحو که درخواست از دادگاه در هر حال باید همراه با نفع باشد؛ خواه ذی‌نفع شخص عادی باشد مانند: اعضای خانواده (پدر، مادر، فرزندان) یا دادستان باشد که از جهت عمومی در طرح درخواست، نفع دارد. افراد غیر ذی‌نفع می‌توانند به دادستان رجوع و او

را در بررسی حجر یا موارد مشابه کمک نمایند اما این دادستان است که درخواست را طرح می‌کند و در این درخواست نفع عمومی را در نظر می‌گیرد. به این ترتیب می‌توان گفت که شخص فقط با دارا بودن «نفع خصوصی» می‌تواند به دادگاه مراجعه کند؛ برای مثال بستگان نزدیک (اعضای خانواده) یا شخصی که از بی‌اعتباری قرارداد محجور یا امر غیر مالی او متأثر می‌شود. اما رجوع به دادستان نفع نمی‌خواهد و نوعی اعلام عمومی است. اگر دادستان بعد از بررسی درخواست شخص غیر ذی‌نفع وجود حجر یا موارد مشابه را احراز نمود برای طرح آن در دادگاه «نفع عمومی» دارد و دادگاه نیز از جهت درخواست دادستان رسیدگی می‌نماید نه از جهت درخواست شخص غیر ذی‌نفع.

۱-۱-۲- دادستان اصلی‌ترین بازیگر این دعواست. درخواست دادستان در هیچ مرحله‌ای نیاز به هزینه دادرسی ندارد و قالب دادخواست نیز برای آن لازم نیست.

۱-۱-۳- در برخی موارد وکیل دادگستری، درخواست حجر موکل خود را دارد. در این موارد وکیل، مقرر است که موکل او محجور می‌باشد. بنابراین آیا می‌تواند صحت وکالت خود و دارا بودن سمت را ادعا نماید یا وکالت او باطل است؟ پاسخ این است که براساس قواعدی مانند «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» نمی‌توان سمت وکیل را پذیرفت. درواقع اعطای وکالت و طرح درخواست معلوم نیست از سوی شخص رشید یا محجور، مطرح شده است؛ اگر از سوی شخص رشید باشد که در طرح ادعای خود (حجر) صداقت ندارد و اگر به واقع محجور باشد سمتی برای وکیل باقی نمی‌ماند زیرا محجور اهلیت تصرف ندارد. (صفایی، ۱۳۸۹: ۷۹) البته اگر طرح ادعای حجر را نوعی امر غیر مالی بدانیم و سفیه را فقط در امور غیر مالی ممنوع تلقی نماییم^۱ (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۰۴ و کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۹۴) می‌توان اعطای وکالت را برای پی‌گیری ادعای حجر در امور مالی، صحیح دانست. البته قدر متیقن این است که وکیل در موقعیتی که درخواست حجر می‌دهد باید از تصرف در امور مالی موکل خودداری کند. مع الوصف اگر ادعای وکیل بر این باشد که موکل او

۱. به نظر برخی حقوق‌دانان سفه در امور قضایی مرز و سامان برنمی‌تابد و آبی از تخصیص است. نصوص احادیثی که برای دادن معیار سفه تکیه بر امور مالی کرده‌اند در مقام تخصیص سفه به امور مالی نبوده‌اند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۲۱۷)

مجنون است در واقع به فقدان سمت خود اقرار دارد زیرا مجنون، اهلیت تصرف در امور غیر مالی را نیز ندارد. (شایگان، ۱۳۷۵: ۱۷۵) به همین ترتیب در مورد اول (سفیه) اگر وکالت معوض باشد پذیرفتنی نیست زیرا تصرف در امر مالی می باشد. هم چنین ممکن است اعطای وکالت از سوی سفیه را نپذیریم و آن را مستلزم تصرف غیر مستقیم در امور مالی خود نیز بدانیم زیرا آثاری که بر حجر مترتب می شود از اهمیت بسیار برخوردار است و کسی باید در این مورد تصمیم بگیرد که اهلیت تصرف عمومی را داشته باشد. فردی که به دیگری وکالت می دهد تا به دادگاه رجوع نماید و حکم حجر او را بگیرد از وکالت خود هدفی دارد و می داند که با صدور حکم نمی تواند در امور مالی خود تصرف کند و به عبارت دیگر متوجه نفع و ضرر خود بوده است و برای پرهیز از زیان آینده درخواست حجر دارد و چنین شخصی نمی تواند محجور باشد و اگر توان سنجش آثار حجر را نداشته باشد در واقع در اعطای وکالت نیز ناتوان است و سمت وکیل او محرز نخواهد بود.^۱ آن چه گفته شد در موردی است که درخواست از دادگاه شده باشد اما در مورد دادستان از آن جا که دادستان می تواند وکیل را به عنوان اعلام کننده حجر تلقی نماید دخالت وکیل در این اندازه بلامانع است.

در ادامه باید به این نکته اشاره کرد که در مواقعی که وکیل درخواست حجر برای موکل خود می دهد مسئله فراتر از بررسی اهلیت موکل می رود و چالش های جدیدی را نیز ایجاد می کند. یکی از چالش ها مربوط به «تعارض منافع» است. وقتی وکیل برای موکل خود درخواست اعلام حجر می دهد این پرسش مطرح می شود که آیا وکیل می تواند در این موقعیت در خدمت مصالح موکل خود باشد یا ممکن است خود در تعارض با منافع موکل

۱. در ماده ۶۸۲ قانون مدنی آمده است: «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می شود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آن ها نمی باشد و هم چنین محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد». تمام بحث در این است که آیا طرح دعوی حجر از موارد صدر ماده است یا ذیل آن؟ مقایسه اعطای وکالت برای اخذ حکم حجر با مواردی که فقها ذکر نموده و آن ها را برای سفیه جایز می دانند تا بتواند وکالت دهد تردید را جدی تر می کند. علامه در تذکره، راجع به ممنوعیت وکالت سفیه می گوید: «وَ كَذَا الْمَحْجُورُ عَلَيْهِ لَسَفْهِ لَا يُوَكَّلُ إِلَّا فِيمَا لَهُ فَعَلَهُ، كَالطَّلَاقِ وَ الْخُلْعِ وَ طَلَبِ الْقَضَا». (علامه حلی، بی تا: ۲۱) طلاق و قصاص را به سختی می توان با درخواست حجر مقایسه نمود.

قرار گیرد؟ به عبارت دیگر اگر وکیل در خواست حجر کند ممکن است موقعیت خود را تحت تأثیر قرار دهد و نتواند در راستای بهترین مصالح موکل خود عمل کند. برای جلوگیری از این تعارض منافع، نیاز به نهادهای نظارتی است که در خواست‌های حجر را به دقت بررسی کنند.

۱-۱-۴- آیا مستدعی حجر می‌تواند در خواست حجر خود را داشته باشد؟ پاسخ بستگی به این دارد که همانند مسئله قبل، طرح دعوای حجر را از مواردی بدانیم که برای سفیه جائز است یا ممنوع. اگر آن را دعوای غیر مالی و قابل تصرف برای سفیه بدانیم شخص می‌تواند به این جهت طرح دعوا نماید ولی طرح دعوا به ادعای جنون از او پذیرفته نیست. به نظر طرح چنین دعوایی در دادگاه از سفیه نیز ممکن نیست و نهایت این که دادگاه می‌تواند در خواست را نزد دادستان ارسال دارد تا اگر تحقیقی را لازم می‌داند به عمل آورد و همو در خواست حجر را مطرح نماید. بنابراین دادگاه می‌تواند دعوای مطروح را با صدور قرار رد دعوا مختومه کند و هم‌زمان موضوع را به اطلاع دادستان برساند. دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز در رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۶۹۴۰۵۱۱ مورخ ۱۳۹۲/۰۴/۳۱ چنین حکم داده و معتقد است خواهان نمی‌تواند اعلام حجر خود را از دادگاه در خواست کند زیرا در زمره اشخاصی محسوب نمی‌گردد که مجاز به اطلاع‌رسانی و اقدام قانونی جهت صدور حکم حجر و به تبع آن تعیین قیم و ... محسوب گردد.

۱-۲- خواننده دعوای حجر

الف- خواننده اصلی: دادستان

۱- در زمان حیات شخص اگر قرار باشد این دعوا مستقیم در دادگاه آقامه شود باید به طرف دادستان باشد و دیگر بستگان نسبی یا سببی یا افراد دیگر مانند شخصی که با محجور قراردادی منعقد کرده است فقط می‌توانند وارد دعوا شوند.

۲- گفته شد دعوای حجر به طرفیت دادستان آقامه می‌شود. در این صورت اگر محجور فوت کند دادستان برای همیشه از صحنه دعوا کنار نمی‌رود؛ هر چند گاه نفع او مطلقاً پایان می‌پذیرد و باید قرار رد دعوا به طرفیت دادستان صادر شود (اگر همه ورثه کبیر باشند). با این حال اگر بین ورثه، شخص محجوری باشد سمت دادستان باقی می‌ماند زیرا دادستان

به اعتبار وضعیت صغیر و این که حجر و تاریخ آن در حق صغیر اثر دارد باید دعوا را مدیریت کند و در صورت اقتضا به تاریخ حجر اعتراض کند تا مانع از انتقال اموال صغیر شود. در این موارد چه در حالت نخست و چه حالت اخیر دادگاه باید از قواعد توقیف دادرسی^۱ استفاده کند و تا مشخص شدن ورثه دعوا را متوقف نماید.

ب- خواندگان احتمالی

۱- در دعاوی حجر در بسیاری از موارد به این نحو عمل می‌شود که علاوه بر بررسی وضعیت محجور از افراد دیگر مانند: کسانی که با محجور قراردادی داشته‌اند یا برادران و خواهران اعلام‌کننده حجر نیز تحقیق به عمل می‌آید یا متقاضی حجر علاوه بر دادستان، بستگان نزدیک محجور ادعای را نیز طرف دعوا قرار می‌دهد. آیا حضور این افراد در دادرسی، مانع از اعتراض ثالث آن‌ها به حکم حجر می‌شود یا این که این افراد به محض اطلاع و حضور در دادگاه اگر اعتراضی به اصل حجر یا تاریخ آن دارند باید در همان دادرسی و با تجدیدنظرخواهی (اعتراض به معنای عام) نسبت به دفاع از حق خود اقدام نمایند نه این که به رأی اعتراض نکرده و بعد از قطعی شدن درصدد اعتراض ثالث نسبت به حکم برآیند و اگر چنین کنند دعوای اعتراض آن‌ها رد خواهد شد؟ هم‌چنین آیا آن‌ها حق دارند نسبت به رأی حجر، تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی کنند؟

۲- آیا اعلام‌کننده حجر مانند: پدر، مادر یا برادر شخصی که ادعای حجر او شده است می‌توانند از حکم دادگاه تقاضای تجدیدنظر یا فرجام نمایند؟ شعبه ۳۰ دیوان عالی کشور در دادنامه شماره ۱۳۶۰-۷۲/۱۱/۲۳ در این مورد بیان می‌دارد: «آقای ... پدر آقای ... فقط اعلام‌کننده حجر بود و حق تجدیدنظر خواهی را نداشته است». (بارگیر ۱۳۸۰: ۹۷)^۲

۱. توقیف دادرسی رامی توان از حرکت بازداشتن دادرسی دانست؛ بدین معنا که دادرسی پس از شروع در پی رخدادی، از حرکت باز می‌دارد تا پس از چاره‌سازی پیماد آن، رخداد به حرکت خود ادامه دهد. (شمس، ۱۳۹۷: ۷۷)

۲. در موردی دیگر همسر محجور نسبت به حکم حجر درخواست تجدیدنظر می‌دهد و خواستار تسری تاریخ حجر به گذشته می‌شود. شعبه ۲۱ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی در بخشی از دادنامه شماره ۸۹۰۹۹۷۵۱۳۵۹۰۱۷۴۹۱۰/۱۰/۱۳۸۹ موضوع پرونده شماره ۸۹۰۹۹۸۵۱۱۰۱۰۰۹۶۱ مقرر می‌دارد: «نظر به این‌که موافق ماده ۶۶ قانون امور حسبه، دادستان و محجور و قیم محجور می‌توانند نسبت به تصمیمات دادگاه از

از مواد ۱۵، ۴۴ و ۶۶ قانون امور حسبی، استنباط‌های مختلفی متصور است. ماده ۱۵ از شخص «ذی‌نفع» صحبت می‌کند ماده ۴۴ از «اعتراض» یاد می‌نماید و ماده ۶۶ اعتراض را منحصر به چند شخص می‌داند! رأی اصراری شماره ۱۱-۱۴/۶/۱۳۸۵ ردیف شماره ۳۰/۸۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (حقوقی) در این زمینه مقرر می‌دارد: «به موجب ماده ۶۶ قانون امور حسبی دادستان و محجور و قیم وی که در رسیدگی دادگاه دخالت داشته‌اند می‌توانند نسبت به تصمیمات دادگاه در موارد تعیین شده درخواست پژوهش نمایند. نظر به این که دعوا [در] امور حسبی، غیر ترافعی و تابع تشریفات آیین دادرسی نمی‌باشد و موضوع حجر نیز واجد اهمیت است، قانونگذار بر طبق ماده ۴۴ قانون مذکور از نظر حفظ حقوق افراد به طور مطلق مقرر داشته: کسانی که تصمیم دادگاه را در امور حسبی برای خود مضر بدانند می‌توانند به آن اعتراض نمایند.» این تجویز قانونی استثنا بر اصل است و در این ماده قهراً به جای کلمه «تجدیدنظرخواهی»، کلمه «اعتراض» به کار برده شده است و مفهوم مخالف رأی وحدت رویه شماره ۸۰۰-۱۱/۴/۳۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مقرر داشته: احکام مربوط به حجر برای اشخاص ذی‌نفع که بر طبق ماده ۱۵ قانون امور حسبی در جریان رسیدگی دخالت داشته و عنوان شخص ثالث نداشته‌اند فرجام نمی‌پذیرد و نیز در رأی شماره ۷۲-۵۳/۹/۴ آمده است: وظایفی که قانون در باب اعلام حجر مجنون یا سفیه به عهده دادستان محول کرده است منافاتی با این که اشخاص ذی‌نفع در صورت اقتضا برای اثبات حجر به دادگاه مراجعه کنند نیست، مؤید همان معنی است. با عنایت به محتویات پرونده، همسر محجور صرفاً موضوع حجر را به اطلاع دادستان رسانده و دخالت وی به آن معنا که مورد نظر قانون آیین دادرسی است و در ماده ۱۵ قانون امور حسبی بدان اشاره شده صورت نگرفته است و دادگاه صرفاً از وی به منظور اثبات قضیه و احراز واقع دعوت به عمل آورده است و چون نسبت به تصمیم دادگاه ذی‌نفع می‌باشد می‌توانسته به آن اعتراض نماید بنا به مراتب رأی دادگاه که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور ابرام می‌شود». (نقره کار ۱۳۸۹: ۱۵۴-)

جمله حکم حجر پژوهش بخواهند و تجدیدنظرخواه قیم محجور نمی‌باشد لذا فاقد سمت بوده قرار رد دعوای تجدیدنظرخواهی مطروحه را صادر و اعلام می‌دارد». (خدابخشی و عابدین‌زاده ۱۴۰۲)

۱۶۵) در عمل رویه قضایی با معیار «قربان نزدیک» تجدیدنظرخواهی افرادی مانند والدین را می پذیرد و برای دیگر اشخاص، آقامه دعوی اعتراض ثالث را تجویز می کند. این رویه قابل تایید است.

۳- اگر افرادی در دعوی حجر «حاضر» و در همان زمان «نفع» هم داشته باشند نمی توانند بعد از صدور رأی نسبت به آن اعتراض ثالث مطرح کنند اما غیر از این مورد منعی برای طرح دعوی ثالث نیست. دادنامه شماره ۹۰۰۹۹۷۵۱۱۰۱۰۱۲۲۷-۱۳۹۰/۷/۲۴ موضوع پرونده شماره ۹۰۰۹۹۸۵۱۱۰۱۰۱۰۵۲ شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی مشهد مقرر می دارد: «... نظر به اینکه هر چند دعوی حجر از زمره امور حسبی و مطابق قواعد آن بررسی می شود و علاوه بر آن عمومات دادرسی نیز می بایست اعمال گردد و مفاهیمی مانند اصحاب دعوا و معترض ثالث نیز بر طبق عمومات دادرسی بررسی می شوند و بنابراین ممکن است شخصی که در زمان طرح دعوی حجر حضور داشته و نقش اعلام کننده را دارد بتواند به عنوان معترض ثالث، متعاقبا نسبت به رأی حجر اعتراض کند و یا ممکن است شخص ذی نفع با حضور در دعوی حجر هر چند به عنوان اعلام کننده نتواند به عنوان معترض ثالث متعاقبا نسبت به رأی حجر اعتراض کند؛ به ویژه در فرضی که در جریان دادرسی اول نقش موثر دارد و با اقداماتی مانند: اعتراض به گواهی پزشکی قانونی یا حکم حجر، نقش خود را از حالت اعلام کننده به حالت یکی از اصحاب دعوی تبدیل کند و تحقق این حالت با توجه به طبع خاص امور حسبی که با اصول سرعت و توجه کامل دادگاه به همه ادله و اشخاص ذی نفع همراه است قابل تصور می باشد و منافاتی ندارد که شخص در دعوی حضور داشته و متعاقبا امکان اعتراض ثالث را داشته یا نداشته باشد و این وضعیت به حدود دخالت او در دعوی حجر اول مربوط است و نظر به این که در این دعوا خانم ف ... به عنوان اعلام کننده حضور داشته و نسبت به گواهی پزشکی قانونی اول نیز اعتراض نموده و از وجود سند وکالت نامه نیز اطلاع داشته و با ابلاغ رأی به وی اعتراض نداشته و با این اوصاف پذیرفتنی نیست که این شخص بتواند بعد از قطعیت رأی نسبت به آن اعتراض ثالث طرح نماید و نظر به این که خانم ف ... یکی از ورثه و در واقع قائم مقام خانم ب ... [محجور] است و بر حسب قواعد دادرسی معترض ثالث کسی است که خود یا

نماینده قانونی یا قائم مقام در دعوا حضور نداشته باشد و روشن است که صدور و قطعیت حکم حجر در زمان حیات خانم ب ... تحقق یافته است و در زمان قطعیت و ابلاغ رأی، خود محجور می توانسته اعتراض کند یا دادستان اقدام کند و در آن زمان خواهان حاضر هیچ نفعی در اعتراض نداشته است زیرا نفع فعلی وی که به ابطال وکالت نامه مربوط می شود در زمانی تحقق و به پایان رسیده که ایشان هیچ حقی جز احتمال وارث شدن نسبت به اموال خانم ب ... را نداشته و روشن است این اندازه را نمی توان نفع به معنای حقوقی دانست و در حال حاضر که ادعای نفع حقوقی دارد نیز قائم مقام محجور است و نمی توان اعتراض او را پذیرفت و نظر به این که بر اساس برخی قواعد عقلی و منطقی مانند قاعده اقدام، منع اقدامات معارض (استاپل) یا ممنوعیت انکار بعد از اقرار نیز خواهان حاضر نمی تواند ادعای زیان ناشی از رای را داشته باشد زیرا در جریان دعوای اصلی حجر حضور داشته و می توانسته این اظهارات را آن زمان بیان کند ولی با سکوت و عدم مراجعه به دادستان یا هر اقدام دیگر زمینه قطعیت رأی را فراهم آورده است و اکنون نمی تواند از این کار شکوه نماید لذا بر این اساس نیز نمی توان اظهارات خواهان را پذیرفت و نظر به این که دخالت دادستان در دعوای حجر به جهت مسئولیت های سنگین قانونی و آثار حجر است تا اموری مانند مراقبت از محجور و اموال او یا اعلام عمومی حجر را به عمل آورد و این آثار و مسئولیت ها با مرگ محجور به پایان می رسد و مفهوم رأی شماره ۷۲ دیوان عالی کشور در مقام وحدت رویه نیز فقط این است که مرگ محجور مانع از ادامه یا طرح دعوای حجر نیست نه این که در این زمان نیز دادستان (اداره سرپرستی) طرف در خواست حجر یا در خواست کننده آن باشد بلکه فقط ورثه هستند که طرف دعوا قرار خواهند داشت بنابراین دادگاه با اجازه حاصل از مواد ۱، ۸۴ (بند ۴)، ۸۹ و ۱۷۴ قانون آیین دادرسی مدنی و مواد ۱، ۲، ۱۵، ۱۴، ۴۴ و ۴۷ قانون امور حسبی اول در خصوص دعوای حاضر به طرفیت اداره سرپرستی دادرسی عمومی و انقلاب مشهد قرار رد دعوا به جهت عدم توجه دعوا صادر می کند؛ دوم راجع به دعوای خواهان به عنوان معترض، سوم بنا به جهات مذکور و به جهت حضور قائم مقام قانونی خواهان در دعوا قرار رد دعوای وی را صادر و اعلام می دارد». شعبه

۲۱ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی نیز به موجب دادنامه شماره ۹۰۹۹۷۵۱۳۵۹۰۱۵۴۳-۱۳۹۰/۱۰/۲۵ این رأی را تایید می‌کند.

۲- مبانی و قلمرو رأی وحدت رویه

آرای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور نقش مهمی در رفع اختلاف نظرهای قضایی و ایجاد هم‌آهنگی در اجرای قوانین ایفا می‌کنند. این آرای الزام‌آور به عنوان منابع تکمیلی حقوقی، در مواردی که تفسیرهای متفاوتی از قانون در محاکم ایجاد شده نقش راه‌بردی و تعیین‌کننده دارند. رأی وحدت رویه حاضر که در پی اختلاف نظر میان دادرسان در مورد شرایط و ایین اعلام حجر و اثرات فوت شخص بر دادرسی صادر شده به بیان اصول اساسی در این حوزه پرداخته است. در این بخش به گزارش اجمالی و تحلیل رأی هیأت عمومی دیوان عالی کشور در این پرونده پرداخته می‌شود تا مبانی و دلایل تصمیم‌گیری هیأت عمومی، در خصوص اعلام حجر و آثار آن بر دادرسی، و قلمروی آن روشن شود.

۱-۲- گزارش اجمالی رأی وحدت رویه

در مورد اختلاف نظری که میان دادرسان شعبه دوم دادگاه استان اصفهان در پرونده شماره ۳۴۷/۵۳ به وجود آمده بود رئیس این شعبه با ارسال نامه‌ای به شماره ۵۶۲۲ - مورخ ۵۳/۷/۱۴ خواستار نظر هیات عمومی دیوان عالی کشور بر اساس ماده ۴۲ قانون امور حسبی شد. این اختلاف مربوط به درخواست پژوهش‌خواهی از رأی شعبه اول دادگاه شهرستان درباره اعلام حجر آقای ک.ن است که توسط وکیل پژوهش‌خواهان به دو ایراد اساسی اشاره شده است:

الف) ارجاع مستقیم دادخواست به دادگاه: وکیل پژوهش خواهان استدلال می کند که دادخواست از سوی همسر آقای ک.ن مستقیم به دادگاه ارائه شده و به استناد مواد ۵۹ قانون امور حسبی، ۱۲۲۳ قانون مدنی و ماده ۷۰ قانون سازمان قضایی فقط دادستان حق پیشنهاد اعلام حجر را دارد. از این رو وی معتقد است که دادگاه شهرستان نباید این درخواست را پذیرا می بود.

ب) **تاثیر فوت شخص محجور بر دادرسی:** وکیل معتقد است که پس از فوت آقای ک.ن دادگاه شهرستان باید پرونده را مختومه تلقی و بایگانی می‌کرد چراکه با فوت شخص موضوع حجر وی از بین می‌رود. در همین راستا به نظرات اعضای دادگاه استان اصفهان اشاره می‌شود:

نظر اول: بر این باور است که به دلیل محرز بودن فوت آقای ک.ن و با توجه به مفاد ماده ۷۰ اصول تشکیلات عدلیه و ماده ۱۲۲۳ قانون مدنی همچنین مواد ۵۹ و ۲۰ قانون امور حسبی پیشنهاد اعلام حجر وظیفه‌ای مختص دادستان است. بنابراین رأی صادره دادگاه شهرستان می‌بایست فسخ و درخواست حجر رد گردد.

نظر دوم: بر این باور است که اگرچه وظیفه اعلام حجر بر عهده دادستان است اما این تکلیف مانع از مراجعه مستقیم افراد ذی‌نفع به دادگاه نمی‌شود. اما فوت آقای ک.ن موضوع حجر منتفی شده است چرا که خواسته اصلی پرونده، صدور حکم حجر بوده و درخواست دیگری مطرح نشده است. بنابراین با توجه به فوت شخص و منتفی شدن موضوع باید دادنامه بدوی فسخ و درخواست حجر رد شود.

نظر سوم: بر این باور است که وظیفه دادستان در اعلام حجر مانع مراجعه مستقیم ذی‌نفعان به دادگاه نمی‌شود. ایشان هم‌چنین تأکید دارند که با فوت شخص، موضوع حجر از بین نمی‌رود و رسیدگی به آن هم‌چنان ضروری است؛ بنابراین پیشنهاد دادستان برای ادامه دادرسی و پس از تعیین وراثت معتبر است.

۲-۲- متن رأی وحدت رویه

راجع به اختلاف نظری که بین دادرسان شعبه دوم دادگاه استان دهم به شرح منعکس در پرونده شماره ۳۴۷/۵۳ به وجود آمده و به استناد ماده ۴۲ قانون امور حسبی توسط جناب آقای دادستان کل، نظر هیات عمومی دیوان عالی کشور خواسته شده است نظر اکثریت هیات عمومی که در جلسه مورخ ۵۳/۹/۴ اتخاذ شده به شرح زیر است:

۱ - وظایفی که قانون در باب اعلام حجر مجنون یا سفیه به عهده دادستان محول کرده است مانع از این نیست که اشخاص ذی نفع در صورت اقتضا برای اثبات حجر به دادگاه مراجعه کنند.^۱

۲ - فوت کسی که درخواست حجر او شده مانع رسیدگی دادگاه نمی باشد زیرا آثاری که بر حجر مترتب است با فوت محجور از بین نمی رود و دادگاه اصولاً باید رسیدگی را به طرفیت وراثت ادامه داده و حکم مقتضی صادر نماید.

۳-۲- قلمرو رأی وحدت رویه

الف) آیا با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴ اشخاص ذی نفع می توانند دعوی عزل قیم یا دیگر نمایندگان قضایی را مستقیم مطرح کنند یا لزوماً باید از طریق دادستان طرح شود؟ به نظر بر اساس عمومات امور حسبی و حدود اختیار دادستان به شرح ماده ۲۰ قانون امور حسبی که بیان می دارد: «اقدام و دخالت دادستان در امور حسبی مخصوص به مواردی است که در قانون تصریح شده است» نمی توان صلاحیت مستقیم دادگاه را جز در موارد منصوص، محدود نمود و در مواردی که تصریح به دخالت دادستان شده باشد نیز به معنای ممنوع بودن دادگاه نیست؛ زیرا سکوت قانون را نمی توان به ممنوعیت تفسیر نمود اما لازمه رعایت برخی از مواد قانون این است که یا دادستان طرف دعوا قرار گیرد یا مفاد درخواست به اطلاع او برسد و نظر او اخذ شود که البته این امر را به حکم ماده ۶۹ قانون امور حسبی می توان از هر طریقی ابلاغ نمود و اطلاع داد.

در ادامه باید به موازنه ای که میان حق دسترسی مستقیم به دادگاه و نقش نظارتی دادستان ایجاد می شود اشاره کرد. اصول حقوقی و دادرسی عادلانه ایجاب می کند که حقوق ذی نفعان به شکلی تضمین شود که بتوانند مستقیم در مقام طرح دعوا وارد شوند اما در

۱. مطابق دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۸۲۵۵۱۵۰۱۶۴۵ مورخ ۲۱/۰۷/۱۳۹۴ شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور فرزندان شخصی که حجر او هنوز قانونی اثبات نشده نمی توانند دعوایی بر وی به خواسته اثبات حجر مطرح کنند زیرا حجر، حقی برای دیگران محسوب نمی شود و موضوعی توافقی نیست. فقط مدعی العموم یا نماینده قانونی شخص محجور می تواند درخواست حجر را ارائه دهد و در صورت اثبات حجر فقط قیم یا ولی قهری به عنوان طرف دعوی توافقی شناخته می شود. از این رو دعوی خواهان ها قابلیت استماع نداشته و رأی به رد دعوی و تأیید رأی دادگاه بدوی و تجدیدنظر صادر می گردد.

عین حال نظارت دادستان به منظور حفظ منافع مجبورین و تامین عدالت رعایت گردد. به ویژه در مواردی که عزل قیم یا نمایندگان قضایی ممکن است تاثیرات مالی و حقوقی مهمی بر مجبورین داشته باشد حضور و نظارت دادستان ضرورت بیشتری پیدا می کند. در نهایت این رویکرد در نظام حقوقی ایران نیز به نظر سازگار با اصول دادرسی منصفانه و حفظ حقوق افراد مجبور باشد و به تقویت کارآمدی نظام دادرسی و رفع موانع احتمالی در دسترسی ذی نفعان به عدالت کمک کند. از این رو لازم است در تدوین قوانین آتی، صریح و شفاف حدود اختیارات دادستان و حق دسترسی مستقیم ذی نفعان به دادگاه مشخص گردد تا از تفسیرهای متعارض و متفاوت جلوگیری شود و رویه قضایی نیز در این زمینه از انسجام بیشتری برخوردار گردد.

ب) فوت خواهان یا خوانده، در دعاوی شخصی مانند طلاق یا تمکین یا مطالبه نفقه از زوج باعث سقوط دعوا می شود و در دیگر موارد دعوا به طرفیت ورثه ادامه می یابد. تلف موضوع دعوا نیز اصولاً از اسباب سقوط دعوا نیست و حکم به قیمت یا بدل آن تعلق می گیرد. دعاوی اعلام حجر از یک سو شخصی نیست و از سوی دیگر با از بین رفتن (فوت مجبور) به اعتبار وضعیت دیگران باید ادامه یابد. دعاوی ورشکستگی نیز وضعی مشابه دارد و می توان به عنوان یک قاعده چنین گفت که فوت شخص در دعوایی که آثار آن مستقیم متوجه دیگران می شود سبب سقوط دعوا نخواهد شد. زیرا آثار حقوقی چنین دعاوی مستقیم بر دیگران یا جامعه مؤثر است. اعلام حجر به ویژه در راستای حفظ منافع اشخاص ثالث و دفاع از حقوق مجبور در رابطه با اموال و معاملات او ادامه می یابد. از سوی دیگر دعاوی ورشکستگی نیز عمدتاً به دلیل تاثیرات آن بر طلبکاران و تعاملات مالی به قوت خود باقی می ماند حتی اگر شخص موضوع دعوا فوت کرده باشد.

این رویکرد با اصول حقوق عمومی و خصوصی نیز مطابقت دارد. بر اساس قواعد حقوق عمومی، دعاوی ای که مستقیم منافع جامعه یا اشخاص ثالث را در بردارند حتی با فوت فرد متوقف نمی شوند زیرا این دعاوی مرتبط با نظم عمومی و حمایت از حقوق اشخاص دیگر هستند. هم چنین در حقوق خصوصی نیز منافع اقتصادی و تعهدات مالی طرفین دعوا در

دعوی ای مانند ورشکستگی مستقیم بر حقوق طلب کاران و افراد ثالث تاثیر می گذارد. لذا فوت شخص نمی تواند مانع از ادامه پیگیری حقوق این افراد شود. بر همین اساس به نظر قاعده کلی در حقوق ایران این است که در دعوی که حقوق افراد دیگر یا نظم عمومی درگیر است فوت شخص مانع از پیگیری دعوی نخواهد شد. بنابراین لازم است قانون گذار بسیار صریح و شفاف موارد استثنایی این قاعده را مشخص و در قانون به این دسته از دعوی اشاره کند تا از برداشت های متفاوت و ابهام در رویه قضایی کاسته شود و به انسجام در رسیدگی ها کمک کند.

۳- چالش های رأی وحدت رویه

رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴ دارای چالش های متعددی است. این رأی به دلیل اثرات مختلفی که بر امور مالی، دعوی حقوقی و وضعیت روانی بازماندگان دارد نیازمند تحلیل و بررسی دقیقی است. این چالش ها شامل طرح دعوی ثانویه توسط ذی نفعان متعدد، تاثیرات منفی روانی بر خانواده محجور و ابهام در تعیین حدود مسئولیت وراثت نسبت به دعوی و آثار مالی هستند که توجه خاصی را می طلبند. در ادامه به بررسی برخی از این چالش ها پرداخته و برای برخی از آن ها پیشنهاداتی نیز ارائه خواهد شد.

۳-۱- نحوه اثبات حجر پس از فوت شخص محجور: اثبات حجر پس از فوت شخص محجور از جنبه های مختلف حقوقی و اجرایی چالش های قابل توجهی را به همراه دارد. یکی از نخستین مشکلات، کمبود مدارک پزشکی و روان شناختی برای اثبات وضعیت روانی فرد در دوران حیات اوست. در صورتی که پیش از فوت، تشخیص قطعی حجر صورت نگرفته باشد جمع آوری مستندات و شواهد مرتبط به ویژه پس از فوت بسیار دشوار خواهد بود. این کمبود مدارک، دادگاه را ناگزیر به تکیه بر شواهد غیرمستقیم نظیر: شهادت شهود یا رفتارهای عمومی می کند که شاید از دقت کمتری برخوردار باشد و منجر به صدور حکم غیرعادلانه شود.

یکی دیگر از چالش ها محدودیت های شهادت شهود است. شهادت های شهود در خصوص حجر مخصوصا پس از فوت می تواند تحت تاثیر عواطف، روابط خانوادگی یا منافع مالی قرار گیرد. وراثت ممکن است به دلیل انگیزه های اقتصادی، شهادت هایی ارائه دهند که با

واقعیت تطابق نداشته باشد. هم‌چنین شواهد رفتاری مانند تغییرات ظاهری یا رفتاری افراد نمی‌تواند به تنهایی دلیل قاطعی برای اثبات حجر باشد زیرا این رفتارها نیز ممکن است متأثر از عوامل محیطی و مقطعی باشند.

دشواری‌های حقوقی و اجرایی در استفاده از نظریه کارشناس نیز یکی دیگر از دیگر چالش‌هاست. زمانی که دادگاه از کارشناسان روان‌شناسی یا روان‌پزشکی استفاده می‌کند عدم دسترسی به فرد مورد بررسی باعث افزایش احتمال سوگیری و خطا در نظریه کارشناسی می‌شود. این امر ممکن است دقت و صحت رأی دادگاه را نیز تحت تاثیر قرار دهد.

تمایز میان حجر دائمی و مقطعی نیز یکی از مشکلات اساسی در این گونه پرونده‌هاست. در بسیاری از موارد اختلالات روانی فرد می‌تواند مقطعی باشد اما پس از فوت، دسترسی به شواهدی که نشان‌دهنده تداوم اختلال باشد دشوار است. بنابراین تشخیص دقیق این که آیا حجر فرد دائمی بوده یا مقطعی، چالشی است که نیاز به دقت و بررسی‌های بیشتر دارد.

برای برون‌رفت از این چالش‌ها لازم است دستورالعمل‌های جامعی برای ارزیابی حجر پس از فوت تدوین شده و نقش دادستان در نظارت و اعلام حجر تقویت شود. هم‌چنین تسهیل دسترسی به سوابق پزشکی و ارائه آموزش‌های تخصصی به قضات می‌تواند کیفیت دادرسی را بهبود بخشد.

۲-۳- طرح دعاوی ثانویه توسط ذی‌نفعان متعدد: یکی از چالش‌های مهم رأی وحدت رویه درباره امکان اثبات حجر پس از فوت احتمال طرح دعاوی ثانویه توسط ذی‌نفعان متعدد است. در این مورد گروه‌های مختلفی از جمله وراثت، طلب‌کاران و وصی ممکن است به عنوان ذی‌نفع وارد عمل شوند و هر یک مستقل دعوایی در خصوص حجر و آثار مالی و حقوقی آن مطرح کنند. این امر ممکن است به ایجاد تعارض منافع و طرح دعاوی متناقض بینجامد. برای مثال طلب‌کاران ممکن است در پی ابطال معاملات و قراردادهایی باشند که شخص محجور پیش از فوت انجام داده و از اعتبار حقوقی آن‌ها کاسته شده است؛ در

حالی که برخی وراث ممکن است به دنبال حفظ این معاملات باشند تا از حقوق خود در چارچوب ارث محافظت کنند.

چالش اصلی در اینجا نه تنها در پیچیدگی‌های اجرایی است بلکه در نتیجه احتمال تضاد در آرای قضایی است. این تضادها می‌توانند به سردرگمی‌هایی منجر شده و دادگاه‌ها را در موضع تردید و بررسی مکرر پرونده‌ها قرار دهند چرا که هر گروه ذی‌نفع درصدد اثبات ادعاهایی است که می‌تواند بر تصمیمات مالی، مالکیتی، یا وضعیت قانونی معاملات اثر بگذارد. از این رو این رأی وحدت رویه نیازمند بازاندیشی‌هایی برای کاهش چنین تعارضاتی است.

برای کاهش این تضادهای حقوقی و رسیدگی منصفانه‌تر به دعاوی ثانویه، ایجاد یک نهاد قضایی خاص برای رسیدگی به این دعاوی می‌تواند به کاهش تضادهای حقوقی میان ذی‌نفعان کمک کرده و به صدور آرای هماهنگ‌تر در این زمینه منجر شود. چنین رویکردهایی می‌تواند از اطاله دادرسی و بروز اختلافات پیچیده در دعاوی ناشی از حجر پس از فوت جلوگیری کرده و نظم بیشتری به روند دادرسی در این حوزه ببخشد.

۳-۳- تأثیرات منفی روانی بر خانواده محجور: یکی از چالش‌های این رأی وحدت رویه، تأثیرات روانی منفی است که ادامه دادرسی بر خانواده و بازماندگان بر جای می‌گذارد. این تأثیرات می‌تواند به خصوص در مواردی که فوت فرد محجور با بیماری‌های جسمی، حوادث ناگوار یا وضعیت‌های خاصی همراه بوده باشد بسیار شدیدتر و پیچیده‌تر باشد. چنین شرایطی اغلب بازماندگان را در معرض استرس، ناراحتی و تنش‌های روانی جدی قرار می‌دهد. ادامه دادرسی برای اثبات حجر پس از فوت از یک سو مستلزم بازگشایی پرونده‌های مرتبط با زندگی و وضعیت روانی فرد متوفی است و از سوی دیگر خانواده را وادار به مواجهه مجدد با خاطرات گذشته می‌کند. این امر نه تنها باعث تجدید غم و اندوه در بازماندگان می‌شود بلکه ممکن است به تعارضات خانوادگی نیز دامن بزند به ویژه در مواردی که ادعای حجر به منافع مالی و ارثی بازماندگان ارتباط دارد. در چنین مواردی اعضای خانواده ممکن است بر سر صحت و سقم حجر یا حتی برای اثبات بی‌طرفی یک‌دیگر در مقابل ادعاهای متقابل

دچار اختلافات عمیق شوند. این شرایط می‌تواند روابط خویشاوندی را به شدت تحت تاثیر قرار دهد و موجب ایجاد تعارضات جدید شود.

از منظر نظری این چالش به بحث «حمایت از سلامت روانی» (جلالی و الهیان، ۱۴۰۲: ۲۲۱ و محقق داماد، ۱۴۰۲: ۳) نیز ارتباط دارد؛ موضوعی که در حقوق مدرن به آن توجه ویژه‌ای شده است. ادامه فرایندهای حقوقی در شرایطی که بازماندگان در حال تطابق با فقدان عزیزشان هستند موجب افزایش تنش و آسیب‌های روانی می‌شود و می‌تواند پیامدهای روان‌شناختی بلندمدتی داشته باشد. با توجه به این ملاحظات عدم پیش‌بینی مکانیزم‌های حمایتی در رأی وحدت رویه به عنوان خلأیی مهم قلمداد می‌شود.

به نظر نگارنده برای کاهش آسیب‌های روانی بازماندگان و حفظ حقوق طرفین پیشنهاد می‌شود زمان رسیدگی به دعاوی حجر پس از فوت محدود شود. هم‌چنین تعیین وکیل تسخیری به نیابت از خانواده می‌تواند از ورود مستقیم وراثت به مسائل حقوقی جلوگیری کند. اولویت‌دهی به این پرونده‌ها و برگزاری جلسات غیرعلنی برای موارد حساس نیز از جمله راه‌کارهایی است که می‌تواند تعادل بین حمایت از خانواده و تحقق عدالت را فراهم سازد.

۴-۳- ابهام در تعیین حدود مسئولیت وراثت نسبت به دعاوی و آثار مالی: یکی دیگر از چالش‌های حقوقی رأی وحدت رویه درباره امکان اثبات حجر پس از فوت، ابهام در تعیین حدود مسئولیت وراثت نسبت به دعاوی و آثار مالی ناشی از حجر متوفی است. با ادامه دادرسی در خصوص حجر پس از فوت، مسئولیت وراثت نسبت به نتایج مالی احتمالی از جمله: بدهی‌ها، اموال یا تعهدات مالی متوفی هم‌چنان مبهم و نامشخص باقی می‌ماند. این ابهام می‌تواند برای وراثت مشکلات حقوقی و اجرایی متعددی ایجاد کند و در روند دادرسی پیچیدگی‌های خاصی را موجب شود.

در نبود حدود مسئولیت وراثت برخی از وراثت ممکن است نسبت به تعهدات مالی ناشی از حجر متوفی متعهد شناخته شوند در حالی که به دلیل نداشتن علم و آگاهی کامل از وضعیت حجر در موضع دفاعی نامطلوبی قرار گیرند. از سوی دیگر مشخص نبودن حدود مسئولیت ممکن است باعث شود که وراثت به واسطه بدهی‌های احتمالی ناشی از عدم

اهلیت متوفی با تعهدات مالی سنگینی مواجه شوند که بر ارث و سهم الارث آنان تاثیر منفی بگذارد.

این مسئله در حقوق به نظریه «مسئولیت وراث نسبت به دیون و تعهدات متوفی» (صادقی، ۱۳۸۲: ۷۳) مرتبط است که هنوز در سیستم حقوقی ایران نیازمند تدوین روشن و جامعی است. عدم تعیین دقیق مسئولیت وراث می تواند به دعاوی ثانویه و تعارض منافع میان وراث منجر شود مخصوصا در مواردی که برخی از وراث ادعای حجر را با هدف بی اعتبار کردن تعهدات مالی متوفی مطرح می کنند. برای این چالش هم قانون گذار می تواند زمان رسیدگی به دعاوی حجر پس از فوت را محدود کند.

۴- بررسی یک دادنامه

در بخشی از دادنامه شماره ۱۴۰۳۶۸۳۹۰۰۱۸۲۷۴۱۰۷ مورخ ۲۰ بهمن ۱۴۰۳ چنین آمده است که: «... با توجه به اینکه رای وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ سال ۱۳۵۳ تصریح نموده به اینکه ادامه رسیدگی به حجر شخصی که در جریان رسیدگی فوت نماید بلامانع می باشد و در پرونده حاضر فرد موردنظر (ع د) در تاریخ ۱۴۰۲/۱۱/۱۰، پیش از طرح دعوی حجر، فوت کرده و خواهان در تاریخ ۱۴۰۳/۰۷/۱۷ درخواست صدور حکم وی را مطرح کرده است، موضوع از شمول رای وحدت رویه شماره ۷۲ سال ۱۳۵۳ خارج است.» در نهایت نیز قاضی صادرکننده رای، رسیدگی به موضوع را وفق مقررات ندانسته و قرار عدم استماع صادر کرده است.

رای مذکور از جهات مختلف نادرست است. نخستین اشکال، برداشت نادرست دادگاه از رای وحدت رویه و استفاده اشتباه از واژه «تصریح» است. رای وحدت رویه هیچ گونه تصریحی بر این موضوع ندارد که صرفا در مواردی که دعوا در جریان باشد، رسیدگی ادامه یابد، بلکه تنها به طور کلی بیان کرده که فوت مانع رسیدگی نیست. نهایتا می توان گفت که رای وحدت رویه ظهور در این دارد که ادامه رسیدگی در فرض فوت شخص در جریان دادرسی مطرح شده، اما این ظهور، با توجه به قرائتی که وجود دارد نظیر مناطی که به صورت مطلق در رای آمده، قابلیت استناد ندارد و نباید آن را ملاک قرار داد.

یکی از مواردی که ممکن است دادگاه را به اشتباه انداخته باشد، جمله‌ای در رای وحدت رویه است که بیان می‌کند: «دادگاه علی‌الاصول باید رسیدگی را به طرفیت وراثت ادامه داده و حکم مقتضی صادر نماید.» این جمله ممکن است چنین برداشتی را القا کند که رای وحدت رویه صرفاً در مواردی اجرا می‌شود که دادرسی آغاز شده و فرد در جریان آن فوت کند، زیرا فقط در این فرض است که امکان ادامه رسیدگی به طرفیت وراثت وجود دارد. اما این برداشت نادرست است، زیرا این عبارت در مقام بیان یک قید لازم نیست، بلکه ناشی از محل اختلاف دعاوی سابق است. رای وحدت رویه در پاسخ به اختلافی صادر شده که در آن، فرد در جریان دادرسی فوت کرده بود. لذا طبیعی است که متن رای به همین حالت خاص اشاره کند، اما این به آن معنا نیست که این قید، شرط لازم اجرای رای باشد.

نکته مهم دیگر این است که رای وحدت رویه، تعلیل مشخصی دارد که مانع از هرگونه ظهورگیری محدودکننده می‌شود. در متن رای آمده که «زیرا اثری که بر حجر مترتب است با فوت محجور از بین نمی‌رود.» این تعلیل، اساس رای را تشکیل می‌دهد و نشان می‌دهد که مبنای پذیرش ادامه رسیدگی، صرفاً در جریان بودن دعوا نیست، بلکه عدم زوال آثار حجر است. بنابراین، حتی اگر فرد قبل از طرح دعوا فوت کرده باشد، باز هم از نظر حقوقی و فقهی دلیلی برای منع رسیدگی وجود ندارد، زیرا آثار حجر همچنان باقی است.

علاوه بر این، تفکیک میان حالتی که فرد در جریان دادرسی فوت کند و حالتی که قبل از طرح دعوا فوت کرده باشد، با قاعده «الغای خصوصیت»^۱ در تعارض است. زیرا رای وحدت رویه بر مبنای یک علت عام یعنی بقای آثار حجر پس از فوت استوار است، نه بر مبنای یک خصوصیت زمانی در فرآیند دادرسی.

افزون بر این، اگر بپذیریم که پس از فوت فرد امکان رسیدگی به حجر وجود ندارد، نتیجه آن خواهد شد که در بسیاری از موارد، ورثه یا سایر ذی‌نفعان از اثبات عدم اعتبار تصمیمات مالی یا حقوقی متوفی محروم خواهند شد. در حالی که فلسفه قوانین مربوط به حجر، حمایت از حقوق محجور و همچنین حفظ حقوق اشخاص ثالث است. بنابراین، حتی در

۱. من أنه في بعض موارد حکمة التشريع يمكن أن يستظهر منها إلغاء الخصوصية على وجه يكون الكلام ظاهراً في غير ما يكون ظاهراً فيه في حد نفسه لولا التذليل بالتعليل (نایینی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۳۱۹)

فرضی که درخواست حجر پس از فوت مطرح شود، این درخواست همچنان دارای اثر است و نباید به صورت مطلق رد شود. نتیجه آنکه استدلال دادگاه مبنی بر عدم شمول رأی وحدت رویه شماره ۷۲ به مواردی که درخواست حجر پس از فوت مطرح می شود، از لحاظ اصولی، فقهی و حقوقی نادرست است. رأی وحدت رویه تصریحی بر محدودیت ندارد و تنها ظهوری ناقص در این خصوص دارد که با تعلیل آن معارض است. علاوه بر آن، قیدی که در رأی وحدت رویه درباره "ادامه دادرسی به طرفیت وراث" آمده، قید لازم نیست، بلکه ناشی از محل اختلاف دعاوی سابق است. علت و فلسفه رأی وحدت رویه (عدم زوال آثار حجر پس از فوت) مانع از این است که حکم را محدود به حالت خاص کنیم و قاعده فقهی "التعلیل یمنع التخصیص" نیز مؤید این معناست. همچنین، قول به تفصیل میان حالتی که فرد قبل از طرح دعوا فوت کرده و حالتی که حین دادرسی فوت کرده، فاقد دلیل معتبر بوده و با مبانی فقهی و اصولی نیز سازگاری ندارد. لذا رأی دادگاه فاقد استدلال حقوقی قابل قبول بوده و نیازمند تجدیدنظر است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

موضوع طرح دعوای «اعلام حجر» متوفی، واجد اهمیت زیادی است و بر نیاز به تدوین چارچوب‌های دقیق و صریح در این زمینه تاکید دارد. بررسی رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴ نشان می‌دهد که اعلام حجر متوفی اگر چه می‌تواند به حفظ حقوق ورثه و دیگر ذی‌نفعان کمک کند اما با چالش‌های متعددی مواجه است. این رأی تلاش کرده است تا معیاری شفاف و دقیق برای احراز شرایط این دعوای و جایگاه ذی‌نفع در دعوای مشابه ارائه دهد اما با چالش‌های چهارگانه: ۱- نحوه اثبات حجر پس از فوت شخص محجور، ۲- طرح دعوای ثانویه توسط ذی‌نفعان متعدد، ۳- تاثیرات منفی روانی بر خانواده محجور و ۴- ابهام در تعیین حدود مسئولیت وراثت نسبت به دعوای و آثار مالی روبه‌رو است. برای برون رفت از چالش‌های مطرح شده در دعوای «اعلام حجر» متوفی پیشنهاد می‌شود که دستورالعمل‌های دقیقی برای ارزیابی حجر پس از فوت تدوین و نقش دادستان در نظارت بر این دعوای تقویت شود. همچنین پیشنهاد می‌شود که دسترسی به سوابق پزشکی تسهیل و آموزش‌های تخصصی برای قضات فراهم گردد تا کیفیت دادرسی بهبود یابد. به منظور کاهش اختلاف آراء در رسیدگی به دعوای ثانویه پیشنهاد می‌شود که زمان رسیدگی به دعوای حجر پس از فوت محدود شود تا هم تا حدودی بتوان از تاثیرات منفی روانی بر خانواده محجور جلوگیری کرد و هم مسئولیت وراثت نسبت به دعوای مالی ناشی از حجر متوفی ضابطه‌مندتر شود... در نهایت به قانون‌گذار پیشنهاد می‌شود تا ضوابط دقیق‌تری برای مسئولیت وراثت نسبت به دعوای مالی ناشی از حجر متوفی تدوین کند تا از بروز مشکلات حقوقی و تعارض منافع جلوگیری گردد.

منابع و مأخذ

الف) قوانین

۱. قانون امور حسبی
۲. قانون آیین دادرسی مدنی
۳. قانون مدنی

ب) آراء

۴. دادنامه شماره ۱۸۲۷۴۱۰۷/۱۴۰۳۶۸۳۹۰۰ مورخ ۱۴۰۳/۱۱/۲۰
۵. رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴ هیات عمومی دیوان عالی کشور

ج) کتاب

۶. بازگیر، یدالله (۱۳۸۰). موازین حقوقی امور حسبی در آرای دیوان عالی کشور (۱). تهران: دانش نگار، چاپ اول.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۸). مبسوط در ترمینولوژی حقوق. جلد ۳. تهران: گنج دانش، چاپ چهارم.
۸. حلی، حسن (علامه). بی تا. تذکرة الفقهاء. جلد ۱۵. قم: موسسه اهل البيت، چاپ اول.
۹. خدابخشی، عبدالله و عابدین زاده، نیره. ۱۴۰۲. حقوق امور حسبی. چاپ نخست. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۰. شایگان، سید علی (۱۳۷۵). حقوق مدنی. بی تا، طه، چاپ اول.
۱۱. شمس، عبدالله (۱۳۹۷). آیین دادرسی مدنی (دوره بنیادین). جلد ۳. تهران: نشر دراک، چاپ سی و هفتم.
۱۲. صفایی، سید حسین و قاس زاده، سید مرتضی (۱۳۸۸). حقوق مدنی (اشخاص و محجورین با تجدیدنظر و اصلاحات). تهران: سمت، چاپ پانزده.
۱۳. صفایی، سید حسین (۱۳۸۹). دوره مقدماتی حقوق مدنی (اشخاص و اموال). جلد ۱. تهران: میزان، چاپ یازده.
۱۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۸). دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده (نکاح و طلاق، روابط زن و شوهر). جلد ۱. تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول.
۱۵. نایینی، محمد حسین (۱۴۱۱)، کتاب الصلاه، جلد دوم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۱۶. نقره کار، محمد صالح (۱۳۸۹). نظرات قضایی دادستان کل کشور در هیات عمومی دیوان عالی کشور سال های ۱۳۸۴ - ۱۳۸۸. تهران: انتشارات جنگل، چاپ اول.

د) مقاله

۱. جلالی، محمد و الهیان، صدیقه (۱۴۰۲) دادخواهی‌های حق بر سلامت روان؛ از تکاپو تا حمایت. مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۱۴، ش ۱.
۲. صادقی، محمود (۱۳۸۲). مسئولیت ورثه نسبت به تعهدات، دیون، محکومیت‌ها و دعاوی علیه مورث، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، ش ۲۸.
۳. طحان نظیف، هادی و طهماسبی، محمدحسن (۱۳۹۷). نقش دادستان در صیانت از حقوق و آزادی‌های عمومی در حقوق کیفری ایران، فصل‌نامه قضاوت، دوره ۱۸، ش ۹.
۴. محقق داماد، مریم‌السادات (۱۴۰۲). حق بر سلامت در حقوق خانواده. مجله حقوق سلامت، دوره ۱، ش ۱.

